

مقدمه

در حالی که دریافت‌های کلیشه‌ای در باب مقوله دموکراسی، دلالات آن را در ذهنیت عمومی تیره و تار کرده، بحث درباره نسبت میان دموکراسی و شهر، تمهیدی اساسی برای برون‌رفت از این وضعیت است. گاهی جستجوی مفاهیم در نسبت‌های تازه، تصویری تازه از مفهوم نیز عرضه می‌کند. آنچه در گفتارهای متعارف در مورد نسبت میان شهر و دموکراسی گفته شده، به این خلاصه می‌شود که شهرنشینی را از مقدمات دموکراسی انگاشته‌اند و از رشد میزان شهرنشینی، ضرورت نظم دموکراتیک را نتیجه گرفته‌اند. اما شواهد تجربی و نیز دریافت‌های نظری جدید نشان می‌دهد مسأله پیچیده‌تر از این مباحث است. آنچه به ما کمک می‌کند در بحث از نسبت میان شهر و دموکراسی از این سابقه فراتر رویم، اختیار کردن زاویه دیدی مشابه در بحث درباره دموکراسی و شهر است: می‌توان هم به دموکراسی و هم به شهر به منزله سبکی و الگویی از زندگی توجه نمود. این منظر امکان برقراری نسبت میان دموکراسی و شهر را به وجود می‌آورد، امکانی که بر مبنای آن می‌توانیم نسبت میان این دو پدیده را مورد مطالعه قرار دهیم.

شهر: فضا، مکان و زمان

از نقطه نظر تئوریک، فهم شهر به منزله الگویی از زندگی، منوط به تعریف شهر به منزله یک فضا است. فضا با مکان متفاوت است؛ اگرچه هر فضایی در بردارنده مکان است. فضا مکانی است که با معانی و ابعاد دیگری نیز ارتباط دارد. عموماً مکان را امری عینی و واجد ویژگی در بردارندگی می‌انگاریم. چیزها و افراد، مکانی را اشغال می‌کنند و جایی که اشغال می‌شود، مکان خوانده می‌شود. اما فضا برخلاف مکان، محیط و موقعیتی برای عمل و زندگی است. به عبارت دیگر فضا، بخشی از ساختار عملکردی و زندگی فعال انسانی است و به هیچ روی از آن جدایی پذیر نیست. به این تعبیر، فضا امری اجتماعی است که در شبکه تعاملات اجتماعی ساخته می‌شود و در ساختن تعاملات اجتماعی به ایفای نقش می‌پردازد.

وجهه اجتماعی فضا، به آن بعدی سوپزکتیو می‌بخشد. اشخاص و گروه‌های اجتماعی، هر کدام فضا را از منظری خاص مورد ملاحظه قرار می‌دهند؛ به این ترتیب همبستگی و تعامل مؤثر در فضا، مستلزم وجوه نمادین است. وجوه نمادین فضاهای زندگی برای درک مشترک یکدیگر، ارتباط با محیط، ارتباط با طبیعت و ارتباط با خواست‌ها و آمال بشری امکان‌های بالنسبه مشترک معنایی ایجاد می‌کنند. به این تعبیر می‌توان گفت فضا پیش از آن که یک واقعیت بیرونی باشد، واقعیتی است در اذهان و سطوح بین‌الذهانی در ارتباطات جمعی.

هنگامی که از فضا سخن می‌گوییم و از آن عمقی فلسفی مراد می‌کنیم، مقصودمان فضای تعامل میان آمال و خواست‌های فردی و جمعی در یک ساختار بالنسبه مشترک فرهنگی است که در یک فضای جغرافیایی خاص تجسد یافته باشد. به این معنا، فضا یک وضعیت و موقعیت وجودشناختی خاص برای زندگی است. به عبارتی فنی‌تر، هنگامی که از فضای تازه سخن می‌گوییم، در واقع به یک "موقعیت" اشاره می‌کنیم. به جمعیتی اشاره می‌کنیم که میان‌شان تعامل تازه‌ای برقرار شده است، امیال و خواست‌های معینی یافته‌اند، روش‌های خاصی برای تعقیب اهدافشان به کار بسته‌اند، و سرانجام آن که اهداف متمایز و تازه‌ای اختیار کرده‌اند؛ این امیال، خواست‌ها و اهداف، در تعاملات جمعی‌شان، تجسد مکانی یافته، وجهه نمادین پیدا کرده و برای گروه معنا و هویتی پدید آورده است. موقعیت‌ها از این حیث از یکدیگر متمایز می‌شوند که مقدمه و شرایط پیشینی آمال و خواست‌های خاص، هدف‌گذاری‌های خاص و روش‌های خاص وصول به اهداف را به بازیگران دیکته می‌کنند.

در ادبیات علوم انسانی و اصولاً در اندیشه مدرن، نه تنها فضا حتی مکان نیز فاقد موضوعیت است. در مقابل آنچه محوریت دارد، مقوله زمان است: سنت و مدرنیته، دوره گذار، تحول، نوسازی، توسعه، بالندگی و ارتجاع از جمله مفاهیم محوری در گفتارهای سیاسی و اجتماعی‌اند که می‌توان در آن‌ها محوریت مقوله زمان را مشاهده کرد. دموکراسی خود از جمله مفاهیمی است که به جد با مفهوم زمان پیوند خورده است. ما مرتباً از موانع و عوامل ظهور دموکراسی سخن می‌گوییم. گویی حرکت به سوی دموکراسی را در یک فرآیند زمانی پیش فرض گرفته‌ایم و اینک به دلیل سرعت کم این حرکت از موانع سرعت آن سخن به میان می‌آوریم. فرآیندهای دموکراتیک کردن مناسبات، دموکراسی را مصداقی از توسعه سیاسی انگاشتن، نسبت میان دموکراسی و رشد طبقه متوسط، نمونه‌های دیگری از درهم‌پافتگی دموکراسی و مقوله زمان است.

اندیشه‌هایی که این چنین بر مقوله زمان تکیه می‌کنند، گویی رازی هگلی در ساختار زمان یافته‌اند و براین باورند که قطع نظر از چند و چون متحرک، حرکتی در جریان است و این حرکت خواه ناخواه تقدیری گریزناپذیر است. اگر ادبیات دوم خرداد را که آرمان دموکراسی در قانون آن است بکاویم، آن را مملو از گزاره‌های رنگارنگی می‌یابیم که حکایت از برگشت ناپذیری فرآیندهای اجتماعی و سیاسی دارند و به نحوی پوشیده، رقیب را تهدید می‌کنند که امکانی برای مقاومت در مقابل این فرآیند پیش‌رونده وجود ندارد. این ایمان تزلزل‌ناپذیر به بازگشت ناپذیری فرآیندها و ضرورت تن در دادن به مقتضیات جبری شرایط، از همان راز نهفته در ساختار



دموکراسی و فضای شهری

محمد جواد غلامرضا کاشی*

در این مقاله، ضمن نفی باور متعارف مبنی بر ارتباط یک سویه و گریزناپذیر گسترش شهرنشینی و نظم دموکراتیک، عوامل واسط میان شهر و دموکراسی به منزله عوامل تعیین‌کننده در افزایش یا کاهش شانس دموکراتیک شدن نظم سیاسی مورد بحث قرار گرفته‌اند. در این زمینه بر قابلیت سنت و امکان‌های تئوریک و نحوه جایگیری آن‌ها در فضای شهری تأکید شده است.

زمان حکایت دارد؛ ساختاری که اگرچه سوزها در آن نقشی ندارند، اما ابزارهای مناسبی برای جدل‌های سیاسی به دست می‌دهند.

محوریت بخشی به زمان مستلزم به حاشیه راندن مقوله مکان و فضاست. مسأله به همان ناسازه قدیمی تاریخ فلسفه بازمی‌گردد. فیلسوفانی مانند هابز که حرکت را در کانون تفکر خود قرار می‌دهند و به صورت به منزله سرشت هستی اشاره می‌کنند، در نهایت قادر نیستند به این سؤال پاسخ دهند که اگر سرشته حرکت است، چه چیز حرکت می‌کند؟ آن‌ها برای موجه کردن مقوله حرکت، چیزها را توهمات موقت به شمار می‌آورند: تصویر غیرواقعی از یک روند موجب می‌شود مکان یا فضا، تاریخ‌مندی و حرکت در اساس بلاموضوع شود. متحرک هر چه بیشتر موضوعیت یابد، حرکت بیشتر در حاشیه قرار می‌گیرد و به عکس.

جدی انگاشتن شهر نیز به منزله یک فضا، مشابه جدی انگاشتن متحرک در فرآیند تحرک، موجب به حاشیه راندن زمان است. شهر یک موقعیت فضایی است؛ نه به این واسطه که به جای مزارع و مناظر طبیعی، خیابان و بزرگراه و ویترین رنگین مغازه‌ها در آن به چشم می‌خورند، بلکه به این دلیل که موقعیتی برای زندگی است. بنابراین هنگامی که از فضای شهری در مقابل فضای روستایی سخن می‌گوییم، از دو جای زندگی سخن نمی‌گوییم، از دو ساختار زندگی سخن می‌گوییم. در واقع بر این باوریم که زندگی در روستا به مثابه یک فضا، با امیال و روش‌ها و اهدافی همراه است که به کلی با ساختار زندگی در شهر متفاوتند.

در این معنا، نه تنها فضا در حاشیه زمان نیست، بلکه به عکس، زمان بخشی از ساختار موقعیت و فضا است. اهداف و خواست‌های جمعی مردم در ساختار زندگی شهری، نشانگر وجود و اندراج زمان در ساختار فضا است. بسیاری از مناسبات و نهادهای شهری نیز ناظر به نقش مهم زمان در ساختار فضای شهری هستند؛ به این اعتبار، می‌توان گفت شهر به مثابه مکان، نسبتی وثیق با مقوله زمان دارد. بازارهای خرید بازارهای بورس، دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی، سرعت، مراکز عظیم بوروکراتیک و امثال این‌ها، همه نشان از عزم و خواستی در آینده دارد و این نشانگر اندراج زمان در ساختار مکان است.

مقتضیات ساختاری فضای شهری

شهر مقتضیاتی ویژه دارد و ساختاری متمایز از زندگی را رقم می‌زند. شهر به منزله فضای خاصی از زیست جمعی، همبستگی‌های سنتی در عرصه اجتماعی را از هم می‌گسلد و صور تازه‌ای از همبستگی را جایگزین آن‌ها می‌کند. محیط شهری محیط تنوع عرصه‌های زیست است. به عبارت دیگر، اگرچه از شهر به منزله یک موقعیت متمایز زیست سخن

گفتیم، اما شاید تعبیر درست‌تر آن باشد که شهر را عرصه موقعیت‌های متکثر به شمار آوریم. بازار، عبادتگاه‌ها، محیط‌های متنوع شغلی، گردشگاه‌ها، دانشگاه، بیمارستان، محیط‌های ورزشی، مراکز خرید، مراکز بوروکراتیک و امثال این‌ها، بازنمای فضای متنوع حیات شهری هستند. البته تنوع ویژگی هر محیط حیات انسانی است، اما آنچه تنوعات محیط شهری را متمایز می‌کند، تنوع نظم‌های ارزشی حاکم بر هر یک از عرصه‌های گوناگون زندگی است. با این تعبیر، شهر، فضای همبسته اجتماعی به معنای سنتی را از هم می‌گسلد. این گسیختگی مخلود به فضای ارتباطات شهری نیست، بلکه به اعتبار این تنوع، ساختار روان‌شناختی افراد نیز از هم می‌گسلد: فرد به اعتبار سروکار داشتن با تعدادی از این مراکز، از ساختار روانی چندگانه بهره‌مند می‌شود. شهر از کنترل متداول در ساختار فضایی روستا می‌کاهد و به این واسطه فرد احساس آزادی بیشتر می‌کند، اما در عین حال موجب تجربیات کثیر و نامتوازن زندگی نیز می‌گردد. فرد در مقابل فضای بسته اما گرم روستا، با فضای سرد، خشونت، تنهایی و احساس دلزدگی مواجه می‌شود. اما در عین حال قادر به رها کردن آن نیز نیست، چرا که در چنین فضایی از امکان بروز خلاقیت‌های فردی، احساس آزادی و خوداتکایی بهره‌مند می‌شود.

زندگی شهری واجد هر دو خصوصیت مثبت و منفی فوق‌الذکر است، اما واقعیت این است که غلبه هر کدام از این دو ویژگی بر یکدیگر، تا حدود بسیاری به الگوهای همبسته‌ساز روابط اجتماعی در فضای شهری ارتباط دارد. شهر در کنار خصوصیت گسیخته‌ساز خود، باید الگوهایی از همبستگی جایگزین را عرضه کند. همبستگی‌های کارآمد و مقید در فضای شهری، وجوه مثبت زیست شهری را برجسته‌تر می‌کند.

درکی وابسته به فضا از دموکراسی

دموکراسی مفهومی همبسته با زمان است. اما همبسته کردن دموکراسی با مفهوم مکان چه پیامدی بر ساختار این مفهوم خواهد داشت؟

پیشاپیش باید به این سؤال پاسخ داد که چه نسبتی میان فضا و قدرت سیاسی وجود دارد. شهر را یک فضا و ساختاری از زندگی دانستیم؛ ساختاری که با الگویی خاص از نمادین شدن، با الگویی ویژه از نظم بخشی به ساختار زندگی، با مرزگذاری‌های تازه میان عرصه‌های گوناگون زندگی همراه است. هویت‌های فردی و جمعی در مناسبات شهری به نحوی تازه و در نسبتی وثیق و بدیع با نظم مرتبط با ساختار زندگی شهری سامان می‌یابند.

به همین اعتبار، قدرت سیاسی بخشی اجتناب‌ناپذیر از فضا است. در فضای شهری، زبان، مفاهیم، نمادها، ساختارهای مکانی، الگوهای معماری، قوانین، عرف،

روش‌های مدیریت و حل و فصل منازعات به نحوی متفاوت جریان پیدا می‌کنند؛ این شیوه متفاوت، صورت تجسد یافته قدرت سیاسی نیز هست. برای سهولت پیشبرد بحث از میان متغیرهای مذکور، تنها به وجوه نمادین بحث تکیه می‌کنیم و نسبت میان دموکراسی و فضای شهری را تنها در انتساب به وجوه نمادین پیش خواهیم برد.

پیش‌تر اشاره کردیم که مناسبات جامعه شهری، به وساطت صور نمادین رخ می‌نماید. این صور نمادین، جدی‌ترین و عینی‌ترین خانه قدرت در عرصه فضای شهری هستند. صور نمادین همبسته‌ساز همواره در فضای شهری و عوامل برقرارکننده ارتباطات بین الازدهانی در فضای شهری، از نسبت پیچیده میان قدرت، مردم و مطالبات آن‌ها ساخته و پرداخته می‌شوند. البته بدیهی است که صور نمادین شده قدرت در همبستگی جامعه شهری، در نتیجه چندگانگی‌ها و تحولات روزآمد جامعه شهری موضوع تنازع و تحولات مستمر است.

حلقه اتصال میان دموکراسی و فضای شهری، صور همبسته‌ساز و وجوه نمادین حیات شهری است. به شرط وجود درکی مرتبط با فضا و مکان از دموکراسی، می‌توان در باب نسبت مذکور با دقت بیشتری وارد بحث شد.

درک وابسته به زمان از دموکراسی، همچنان که پیش از این اشاره کردیم، مقوله دموکراسی را به نحوی عاری از مناسبات عینی می‌کند. به همین واسطه است که مفهوم دموکراسی به منزله یک آرمان مهاجرت کرده به کشورهای پیرامونی، منشاء جنبش‌های اجتماعی کثیر و تاریخی است، اما تحصیل دموکراسی همواره در هاله‌ای از ابهام است. اگر ادبیات سیاسی در ایران از مشروطه به این سو، با طنین و آوازی مشابه دموکراسی از مخاطره استبداد سیاسی و مبارزه با انحصار قدرت سخن می‌گوید، ناشی از همان درک وابسته به زمان از مفهوم دموکراسی است. دموکراسی به منزله یک مفهوم عاری از مناسبات عینی فضایی و مکانی، در خطابه و شعار سیاسی ظاهر می‌شود و بدون نسبت داشتن با ساختار عینی محیط خود، نوید دهنده تحقق عاجل مناسباتی به کلی متفاوت است. به عبارت دیگر، دموکراسی وابسته به مقوله زمان، با تحریک تخیلات عمومی، شور و امید حرکت می‌آفریند؛ امیدها و تخیلات گرم و عمومی که به سرعت به انفعال و یأس شدید می‌انجامند.

درک مکانی از دموکراسی به معنای پرسش از معانی و نظم تمادین بنیادین در ساختار زندگی است. در واقع ما براین باوریم که دموکراسی معطوف و مسبوق به منظومه‌ای از معناها، تجسد یافته یا نظم‌های عینی معنایی‌ای است که پیشاپیش و به نحوی ناخودآگاه در ساختاری از فضای زندگی مندرج شده‌اند.

آنچه در گفتارهای متعارف در مورد نسبت میان شهر و دموکراسی گفته شده، به این خلاصه می‌شود که شهرنشینی را از مقدمات دموکراسی انگاشته‌اند و از رشد میزان شهرنشینی، ضرورت نظم دموکراتیک را نتیجه گرفته‌اند. اما شواهد تجربی و نیز دریافت‌های نظری جدید نشان می‌دهد مسأله پیچیده‌تر از این مباحث است.

جدی انگاشتن شهر نیز به منزله یک فضا، مشابه جدی انگاشتن متحرک در فرآیند تحرک، موجب به حاشیه راندن زمان است. شهر یک موقعیت فضایی است؛ نه به این واسطه که به جای مزارع و مناظر طبیعی، خیابان و بزرگراه و ویتترین رنگین مغازه‌ها در آن به چشم می‌خورند، بلکه به این دلیل که موقعیتی برای زندگی است.

معانی‌ای که وابسته به ذهن افراد و سطوح خودآگاه شهروندان نیستند بلکه به نحوی دنیای مشترک است که عامل و بنیاد صور خودآگاه آگاهی به شمار می‌روند. چارلز تیلور این صور آگاهی را که وجهی پیشینی، وجودشناختی و بنیادی دارند، معنای تجربه‌ای می‌خواند.^۲

معانی تجربی نظیر باور به ضرورت اقدام جمعی برای حل یک مسأله جمعی، تصویری منتشر از امر عمومی، مسئولیت جمعی، تثبیت ارزش‌های اخلاقی فراتر از حوزه‌های فردی و ناظر به بازتولید نظم در عرصه عمومی، اعتماد فراتر از حوزه ارتباطات چهره به چهره و موضوعیت عمومی قانون، از جمله معانی تجربی یا معانی بین‌الادغانی‌ای هستند که مقوم و بنیاد دموکراسی محسوب می‌شوند.

این که این نظم‌های پیشینی معنا تا چه حد امکان انتشار و تثبیت در یک فضای عمومی را دارند، به این بستگی دارد که ناسازه‌ها و کثرت‌های پیچیده و متنوع جامعه شهری تا چه حد با تمسک به عوامل مذکور به نمادهای همبسته ساز خود وصل می‌شوند. به عبارت دیگر، ناسازه‌های زندگی شهری برای تحصیل مجدد همبستگی تا چه حد قادر یا ناچارند صور فوق‌الذکر را تولید و انتشار دهند.

در موقعیتی می‌توان از نظم شهری و گسترش زندگی شهری، گسترش دموکراسی را نتیجه گرفت که عوامل و معانی مذکور تنها صور ناگزیر بازتولید همبستگی در محیط شهری باشند.

گسترش فضای شهری نه تنها در برخی موارد موجبات گسترش دموکراسی را فراهم نمی‌کند، بلکه بر عکس، زمینه‌ساز نظم‌های توتالیتر سیاسی می‌شود. می‌توان از این حد نیز پیش‌تر رفت، همان‌طور که نظم دموکراتیک منوط به گسترش فضای شهری است. نظم توتالیتر نیز نیازمند گسترش فضای شهری است. فضای شهری زمینه‌ساز هر دو الگوی نظم محسوب می‌شود.

این که فضای زیست شهری به یک نظم دموکراتیک یا غیر دموکراتیک بینجامد، به هیچ روی به ساختار جوهری زندگی شهری مرتبط نیست بلکه با الگوهای ممکن همبسته‌ساز در یک فضای شهری ارتباط دارد. پیش از این اشاره کردیم همبستگی در یک محیط

اجتماعی به وساطت نمادها رخ می‌نماید. زبان، الگوهای گویش، رفتارهای جمعی، معماری، خواست‌ها و مطالبات عمومی از جمله مواردی هستند که می‌توان از طریق آن‌ها به الگوهای عمیق همبسته‌ساز در یک محیط و فضای شهری راه برد.

نقش سنت در افزایش شانس نظم دموکراتیک بخشی از پاسخ به معضل نظم دموکراتیک در فضای شهری را باید در سنتی یافت که در نتیجه گسترش فضای مدرن و گسترش فضای شهری از هم گسیخته شده است. همان سنتی که در ساختار گسیخته‌ساز فضای شهری از هم گسیخته شده، در ساختار همبسته‌ساز فضای شهری، دوباره به کار بسته می‌شود. البته از طریق الگویی خاص از تأویل سنت، گزینش ابعادی از آن و کم رنگ کردن ابعادی دیگر و ایجاد صوری از سرهم‌بندی میان وجوه سنت و خاطرات پیشین و صورت‌تازه معانی. به این ترتیب سنت به اعتباری از جا کنده می‌شود و به اعتباری دیگر دوباره در فضای شهری در صور نمادین همبسته‌ساز، جایگذاری می‌گردد.

این که استعدادهای درونی سنت از هم گسیخته کدامند و برای جایگذاری مجدد به نفع دموکراسی چقدر امکان درونی دارند، همچنین این که الگوهای جایگذاری مجدد و تأویل و تفسیر مجدد سنت به چه نحو عمل می‌کنند، در افزایش شانس همبستگی شهری شدن و نظم دموکراتیک نقشی بی‌بدیل و مهم دارد. به اعتبار این که سنت‌های گوناگون، استعدادهای گوناگونی برای چرخش از فضای غیرشهری به فضای شهری دارند، می‌توان آن‌ها را طبقه‌بندی کرد؛ اما علاوه بر این، الگوی قرائت سنت نیز حائز اهمیت است. وجهی از نمادها در یک محیط شهری مثل تهران، خواه ناخواه بازخوانی و احیای مجدد سنت و نمادهای تاریخی است. آنچه در این جا اهمیت حیاتی دارد، الگوی قرائتی است که فضای شهری برای بازخوانی نمادهای سنتی تولید می‌کند (الگوی بازخوانی که البته نسبتی وثیق با ضرورت‌های عینی دارد)، به عبارت دیگر، صور جایگذاری دوباره سنت و نحوه تأویل و تلفیق با معانی جدید، معلوم خواهد کرد که بر بستر فضای زندگی در شهر، چه ساختاری از قدرت استیلا پیدا می‌کند. مسأله کانونی، نسبت‌های ممکن میان فضاهای متکثر



زندگی و فضاهای معنایی مطابق با آنهاست. در صورتی که صور متکثر معنایی در محیط فضایی شهر، قادر به همزیستی با هم باشند بدون آن که حیات مستقل یکدیگر را به پرسش بگیرند می‌توان با یک تکرر توأم با همزیستی در محیط شهری مواجه شد که به احتمال زیاد، در ساختار سیاسی اجازه استقرار نظم با ثبات دموکراتیک را خواهد داد. پروتستانتیسم در اروپا، اگر چه در بدو امر مولد تنازعات خونین مذهبی و سیاسی در سراسر اروپا بود، اما سرانجام توفیق یافت که امکانی برای همزیستی میان فضاهای متنوع فضای شهری فراهم کند. در چنان فضایی، کار و تولید و مصرف با فضای روحانی و دینی نسبتی یافت که اگر چه از نوع همبستگی و یگانگی نبود، اما موجبات همزیستی مسالمت‌آمیز آن‌ها را فراهم می‌ساخت. البته در این زمینه نباید استمدادهای مسیحیت برای از جانکدگی و جایگزینی مجدد متناسب با جهان جدید را نادیده انگاشت.

اما صورت معکوس ماجرا می‌تواند ستیز بی‌امان و سازش ناپذیر میان صور معنایی کثیر در فضای زندگی شهری باشد. اگر حوزه‌های متکثر زندگی، نظیر کار و عبادت و امور خصوصی و فضای عمومی نتوانند از در آشتی و مسالمت و پذیرش حوزه‌های مستقل حیاتی یکدیگر برآیند، در آن صورت، محیط شهری تنها یک شانسی برای بازتولید همبستگی اجتماعی در آستین خواهد داشت و آن تولید آرمان شهرها و صور ناکجا آبادی است. فلسفه‌ها، سنت‌های دینی، افسانه‌ها و اسطوره‌های تاریخی، منابع عظیم و پرباری از تولید این صورت‌های ناکجا آبادی دارند.

فضای توأم با همزیستی صور متنوع زندگی، امکان متعادلی برای بازخوانی سنت در فضای شهری است. اما فضای توأم با تنازع صور حیاتی در شهر، خلاء شگرفی برای بازآفرینی سنت پدید می‌آورد، چنان که شاید سنت با قدرتی به مراتب بیش از فضای پیشامدرن توانایی عرض اندام پیدا کند. به این اعتبار می‌توان از شهر به عنوان محیط بازآفرینی و تقویت فضای حیاتی سنت سخن گفت.

سنت‌ها در فضای متنازع محیط شهری، وعده وحدت و انسجام می‌دهند. سنت به مدد جامعه رسانه‌ای شده و در شرایطی که ارتباطات چهره به چهره انسانی کم رنگ شده‌اند، به منزله منجی ظاهر می‌شوند و از تحقق زود هنگام بهشت زمینی سخن می‌گویند. ایندئولوژی‌ها نیز با همین الگو قابل توضیح‌اند. قدرت آفرینی مارکسیسم در قرن بیستم در سراسر جهان، به ویژه در کشورهای پیرامونی را باید با همین الگو توضیح داد. روایات متعددی در بازخوانی مارکسیسم، این مکتب را به منزله وجه عرفی شده یهودیت و مسیحیت تفسیر می‌کنند. به عبارت دیگر، مارکسیسم مصداقی از سنت از جا کنده شده در محیط شهری است که به نحوی تازه جایگزینی شده است.

جالب آن است که مارکسیسم بیشتر در آن دسته کشورهای اروپایی ریشه دوانید که دستخوش تنازعات فرهنگی بیشتری بودند: آلمان و فرانسه. اما شانس بیشتر مارکسیسم، در کشورهای پیرامونی رقم خورد، جایی که با عارض شدن جهان مدرن، امکان‌های تلفیقی و آشتی‌جویانه کمتری برای پیوند با سنت وجود داشت. نکته جالب توجه در این خصوص، توانایی مارکسیسم در هم‌رنگ شدن با سنت‌ها و محیط‌های معنایی کشورهای پیرامونی بود. مارکسیسم در روسیه، چین، کشورهای مسلمان و آمریکای لاتین، به سادگی با سنت‌های بومی درآمیخت و هفتاد و دو فرقه سنت مارکسیستی را پدید آورد.

بنابراین شهر الزاماً زمینه ساز نظم دموکراتیک نیست. شهر فضای برون رفتن از محیط بالنسبه متعادل و میانه روستاست. از یک‌سوراه به فضای گشوده و آزادتر دموکراتیک می‌برد و از سوی دیگر مستعد فراهم ساختن نظم توتالیتر و بسته سیاسی است. بنابراین می‌توان این پرسش را به جد مطرح کرد: جمعیتی که از روستا به شهر هجوم می‌برند، میسران آزادی‌اند یا لشگریان توتالیتریسم؟

با توجه به بحثی که عرضه شده ضروری است در بحث از دموکراتیک شدن نظم سیاسی در ایران، از ساختار زندگی شهری، ناسازه‌های شهرنشینی در ایران و مقتضیات معنایی و نمادینی که برای همبسته‌سازی آن وجود دارد، به عنوان یک بحث بنیادی یاد شود.

* استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشت‌ها:

۱. در این باب به مقاله مارتین هایدگر، "بنیاد متافیزیکی زندگی"، در کتاب: پایان فلسفه و وظیفه تفکر، ترجمه محمد رضا اسدی، نشر اندیشه امروز مراجعه کنید.
۲. سوجا، ادوارد: تاریخ، جغرافیا و مدرنیته ترجمه شهریار وقفی پور، در: دیورینگه سایمون: مطالعات فرهنگی (مجموعه مقالات)، ترجمه نیما ملک محمدی و شهریار وقفی پور، اداره کل پژوهش‌های سیما، تابستان ۱۳۸۲.
۳. تیلور، چارلز: هرمنوتیک و سیاست در کتاب: کانتونن، پل: جامعه‌شناسی انتقادی، ترجمه حسن چاوشیان، انتشارات اختران، ص ۲۱۳.